

گردان سر زمین من

هستم بلند همت ؛ چو شاهین و چون همای
بیچاره و ذلیل شدم ؛ زین بلند جای
همت مرا به تارک هستی نشانده بود
روزم سیاه و تیره شده ؛ چون شب خدای
از بس نیاز و ناز بتان را کشیده ام
لبریز گشته کاسه صبرم ؛ ز های وای
هر گاه که یاد روی تو کردم ؛ جوان شدم
ای خطه قشون فگن و میهن یمای !
دردا ز دست دشمن بی رحم و ناسپاس
دردی نشد علاج و همه گشته بی نوای
با همت بلند تو این ملک در کمال
با خواب ناز و غفلت تو در غم و رثای
مشتیست درکمین تو پُر حيله چون پلنگ
ای رادمرد و شیر وطن دیده بر گشای !
گردان سر زمین من ؛ با فتح و با غرور !
با خون دشمن بکنید ؛ دست و پا حنای !
دست مراد به دامن هستی نمیرسد
کی عمر ما « وفا » کند و آرزو بقای

عبدالله وفا نورستانی

19.05.2013

ویانا – اتریش